



مغزهای
بزرگ زنگ زنده

اولش میم دارد

وی که اول صدایش متولد شد بعد خودش در سال ۱۳۳۶ با وجود اصالت دزفولی اش چشم به اهواز گشود. از همان ابتدا گریه‌های تحریک‌آمیز می‌کرد و روی لحن و سبک جنوبی حساس بود. مثلاً به جای عواغوا می‌گفت ولک عواغوا. به گفته شاه‌دندان دوران نوزادی نه تنها در حمام بلکه در هر حالتی آواز می‌خواند.



مهدی عبهانی
طنزپرداز

بچه‌ی مرکز دوستی بود، یعنی هر جا جمعی را می‌دید که دایره تشکیل داده‌اند، با سرعت خودش را به مرکز دایره می‌رساند و می‌خواند، بقیه هم سینه می‌زدند. قبل از انقلاب شعرارکو بود. بچه‌های محل که شرطی شده بودند، هر جا او را می‌دیدند، حتی در صف نانوايي، پشت سرش می‌ایستادند و شعرار می‌دادند یا سینه می‌زدند. ازدواجش هم ازدواج نبود، نه تالار باشکوه و مجللی با ویوی دریایی، نه غذای چشم‌فامیل درآری، نه بالنی که عروس و داماد را بیاورد، هیچ. با یک حلقه سر و تهش را هم آوردند. وسایل شان را پشت یک سواری ریختند و به منزل بخت رفتند.

وی بعد از ازدواج ساکس را بست و راهی جبهه شد. این بار نتوانست از دید بچه‌محل‌ها پنهان شود. بنابراین در راه به مداحی و سینه‌زنی گذشت. در جبهه آچار فرانسه بود. هم سرود آموزش می‌داد، هم تئاتر بازی می‌کرد و هم کلاشنیکف دست می‌گرفت.

در سال ۱۳۵۹ و در سن ۲۳ سالگی بود که با خواندن نوحه (ای شهیدان به خون غلطان خوزستان درود)، سروده حبیب‌الله معلمی، در حسینیه جماران و پخش آن از تلویزیون به سیل قلیل سلبریتی‌ها پیوست. نه فقط هم محله‌ای‌ها که همه او را بلبل خوش صدای خمینی صدا می‌زدند. کمی بعد به توصیه امام شعرهایش به سمت حماسی شدن پیش رفت.

الحمدالله هر چه استعدادهای دیگر رانداشت (به گفته خودش)، به جایش صدای خوب و اثرگذار و آهنگریایی داشت. جذاب لعنتی (به گفته دوستان) در هر جمعی شعرهای حماسی می‌خواند، ۹۰ درصد آن جمع فردایش جبهه بودند. صدامیون که عاشقش بودند، هر وقت صدایش از بلندگو پخش می‌شد، فردایش آتش‌ها از بلندگو به جای آبکش استفاده می‌کردند. وی جوری روحیه رزمندگان را قبل و حین و بعد از عمل تقویت می‌کرد که آمپول نوریون نمی‌کرد.

در رادیو عراق با خوش خیالی تبلیغ می‌کردند که بلبل خمینی را گرفته‌اند و در قفس انداخته‌اند، غافل از اینکه ایران هم رادیو دارد. رادیوی ایران ابتدا زبانی درآورد و از وی خواست با خواندن «با نوای کاروان» به آن‌ها بفهماند که هنوز زنده است.

بعد از جنگ با خانم بچه‌ها و همان یک سواری وسایل به تهران رفت و در رشته زبان و ادبیات فارسی کارشناسی گرفت. حالا خوب است موقع رفتن نصف بچه‌محل‌ها شهید شده بودند و نصف دیگر خواب بودند، وگرنه باید کاروانی به تهران کوچ می‌کردند. خلاصه وی که صدای ماندگاری دارد ول‌کن خواندن نشد و ۴ آلبوم به نام‌های مثنوی شهادت، داغ ازلی، دشت کرپلا و اشک‌افشان منتشر کرد. وی کم‌کم موسیقی و حماسه را در مخلوطکن ریخت و چیز خوشمزه‌ای تحویل جامعه داد به نام آهنگ حماسی.

او که همیشه می‌گوید: «در زمانی که فتنه‌ها از طرف دشمن حمایت می‌شود ما چطور می‌توانیم ساکت بمانیم؟ کسی نیست جز محمد صادق آهنگران.

طنز
+ تقویم تاریخ

شاه کلاهبردار با دامن کوتاه

۴ بهمن ۱۵۵۹ ق.م - حمله کوروش به هگمتانه و آغاز حمله به بقیه کشورهای جزا و رشلیم

چون نداشتند، زمین‌ها و دام خود را هم گذاشتند روی زمین و دادند به ارباب و برای کار و شرکت در بخت‌آزمایی به حاشیه شهرهای بزرگ مهاجرت کردند.

۲. ملی شدن جنگل‌ها: یعنی هر جنگلی مال شاه، هر مرتعی مال گوسفندهای شاه و هر تریاکی مال خار شاه (اشرف). لذا چندسال بعد و در ادامه انقلاب سفید، همه آب‌های جاری وراکد و چاه و چاله کشور هم «ملی» اعلام شد. لازم به ذکر است از ابتدای کودتای رضا شصت‌تیر که عاشق زمین و تریاک بود، به مال شاه «ملی» هم می‌گفتند.

۳. فروش سهام کارخانه‌جات: برای خرید زمین‌های اربابی، پول لازم بود؛ لذا کارخانه‌جات و صنایعی که تا آن زمان «ملی» نشده بود را فروختند به ارباب‌ها تا پول ارباب‌ها را بدهند. ضمن این طرح، صنایع غیردولتی، «خصوصی» شدند! لازم به ذکر است که «خصوصی» هم می‌گفتند.

۴. سهیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها: چطوری؟ اینطوری که بانک به سندیکای کارگران وام می‌داد تا سهام کارخانه را بخرند. رئیس سندیکا وام را می‌گرفت و حق بخش «خصوصی» و سازمان‌های «ملی» را می‌داد. بعد کارگران قسط وام را می‌دادند تا قسط سهام کارخانه تمام می‌شد و دوباره از اول وام و حق و قسط.

۵. دادن حق رأی به زنان: طبق این بند... اصلاً ولش کن. کاریکاتور روی جلد هفته نامه توفیق، ۲۲ فروردین سال ۱۳۴۲ را ببینید.



طبق انقلاب سفید، باید به زنان نیز حق رأی داده می‌شد. لذا روی جلد توفیق (۱۳۴۲/۱۷۲۲)، مردها جلوی وزارت کشور تجمع کرده‌اند و از دولت (بخوانید شاه) می‌خواهند به آن‌ها هم حق رأی بدهد!

بعدتر چندتا اصل دیگر هم به این انقلاب اضافه شد ولی دیگر فراندوم نگذاشتند و همین طوری اجرا شد. مثلاً تغذیه رایگان شیرخواران با شیر مادر تا دو سالگی. دویدن دانش‌آموزان در زنگ‌های تفریح بدون کفش. تشکیل سپاه دانش با هدف گذاشتن کلاه، پوشیدن دامنه کوتاه و دستمال گردن و انجام امور هنری توسط دختران یا تشکیل سپاه بهداشت با هدف گذاشتن کلاه، پوشیدن دامنه کوتاه و دستمال گردن و انجام امور هنری توسط دختران یا تشکیل سپاه ترویج و آبادانی با هدف گذاشتن کلاه، پوشیدن دامنه کوتاه و دستمال گردن و انجام امور هنری توسط دختران یا...

همه مقامات کشوری و لشگری ریختند دورش که «کام آن بیبی، یه لکچر بده تا ما جمله‌های دکتر شریعتی را به نامت استوری کنیم» ولی کوروش در حالی که داشت شمشیر می‌پوشید (آن موقع شمشیر را با جایش می‌پوشیدند) گفت هرگز! اول برویم به کشور بابل (جنوب بغداد کنونی) حمله کنیم و یهودیان آنجا را آزاد کنیم بعد، علی‌الحساب چند بار شتر طلا و دوسه تا معمار خیلی خوب هم با خودتان بردارید. مقامات خیلی تعجب کردند و پرسیدند می‌خوایم بریم جنگ یا مسابقات معماری؟! کوروش گفت: ای ضدیهودها! داریم می‌رویم بابل (بغداد امروزی) شاید لازم شد سر راه معبد سلیمان (فلسطین امروزی) را هم از نو بسازیم. شما مگه «TED» ندیدین تا حالا؟!!

۶ بهمن ۱۳۴۱ - اعلام به اصطلاح انقلاب سفید شاه

۶۰ سال پیش در چنین روزی، شاه رفت آمریکا و به کندی گفت چرا «علی امینی»؟ خودم هر انقلابی که بخوای انجام می‌دم با کلاوا (همون باقلوا با لهجه امریکن). کندی هم گفت باشه فقط جنس‌های آمریکایی نمونه رو دستمون‌ها! شاه هم با اقتدار گفت چشم. انقلاب سفید شش اصل داشت:

۱. اصلاحات ارضی: البته در این طرح، فقط زمین اربابی گرفته شد و آب اربابی در دست ارباب ماند و کشاورزان و دامداران برای دریافت آب، باید به ارباب پول می‌دادند.